این منصب عظمی و عطیهٔ کبری بنام نامی زبدهٔ اولاد ائمهٔ هدی شمع
دودمان مجد و علا مورد عنایات خالق جزو کل یعنی نوباوهٔ بوستان
ختم الرسل طراز مسند جاه و جلال صدر نشین بزم فضل و کمال
سینه اش گنجینهٔ اسرار الهی دل عرفان منزلش مظهر انوار فیوض
نامتناهی سیدنا و مولینا جناب قبله و کعبه سید رجب علیخان بهادر
لازالت شموس اقباله بازغة و اقمار اجلاله طالعة رقم فرموده و ساقی
خمخانهٔ الست پیمانهٔ اعتقادش از شربت خوشگوار ولای ائمهٔ اطهار
لبالب نموده اکثر بل شام و سحر بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه
اوقات شریف خود را صرف ثنا خوانی این زمرهٔ قدسیه مینماید
و بغیر از ذکر مناقب و مدایح اهل بیت طهارت حرفی بر زبان صدق
ترجمانش کمتر می آید بر صدق این دعوی تفسیر سورهٔ والفجر و
لیال عشر که درین هنگام از نهانخانهٔ ضمیر اشراق تخمیرش جلوه افروز
بزم شهود گردیده بر واقعهٔ شهادت جناب خامس آل عبا علیه
افضل التحیة والثنا پیرایهٔ انطباق پوشیده برهانی ست روشن
و دلیلی ست مبرهن الحق کتابیست که بهنگام تلاوتش صدای احسنت
از عالم قدس می آید و ابواب رحمت نامتناهی الهی بر روی تالیانش
هر لحظت قاهره اسد اللهی می گشاید از جلوهٔ ساحت پر انوارش دیده

حق‌بین محبان خاندان رسالت منور و از رایحه سواد مشکبارش
مشام هواخواهان دودمان امامت معنبر اعجاز مضامین جان
فزایش جان تازه در قالب سامعین دمیده و خط سطور دل
کشایش خط نسخ بر صفحه مصنفات پیشینیان کشیده هر نقطه
اش بسان سویدای دل در دل صاحبدلان متمکن و دیده اولو
الابصار از کحل الجواهر سواد مدادش روشن جناب مصنف زاد
الله اجلاله هر جا که اظهار وقوع مصائب بر ملتزمان رکاب سعادت
حضرت خونین کفن عرصه قیامت نموده خون از جگر سنگ و
آهن چکانیده و جائی که از معذب بودن گروه اشرار یعنی معاندان
آل اطهار اشاره فرموده طرفه گلهای پیلے در ریاض بواطن
احباب شکفانیده غرض اوصاف کمالاتش در حیز تحریر آوردن
به تسخیر بوی گل دام گستردن است پس اولی و انسب همین است که
بخلوص نیت و رسوخ عقیدت دعای ترقی جاه و جلال و افزونی
حشمت و اقبال کرده آید قطعه

الهی تا ز روز و شب نشان است — منور مهر و مه روشن جهان است
بنجوم بخت و جاهش باد تابان — حسود دولتش بادا پشیمان

تم تم

بسم الله الرحمن الرحیم

این تقریظ از زبان سحربیان ابو محمد قلندر علی
فاضل پانی پتی است شاهد بر فضایلش در
کمالات علمی متضمن نفایس معانی است اجره علی الله
الحمد للواحد الوتر الذی له آیة مستنیرة کالفجر والصلوة علی
مشفعهم یوم النشر الذی فرض التصدیق به علی کل ذی حجر وعلی
آله المعصومین المظلومین بایدی الذین طغوا فی البلاد فاکثروا
فیها الفساد وبعد فهذه التفسیر للسورة الکریمة والفجر فی واقعة
سبط من من انا منه عین الفجر مشتمل علی التدقیقات البدیعة
الحسان ومحتوی علی العبارة الرائقة التی لها آیها الحسان والنجم
اذا هوی فاضل مولفه ویا فوز من طالع فیه بالرویة الصادقة

شیئاً من السطر فقال الان تبیین الخیط الابیض من الخیط الاسود
من الفجر من بلغ علی اوج معانیہ العلی فقد رای من آیات ربہ
الکبری فقراتہ ارشاد للمخلصین الصادقین فیہ لاریب وکلماتہ
ہدی للمتقین الذین یومنون بالغیب من مولفات العریف
القمقام والبحر الطمطام تغفرت برغام قدسہ جباہ الفقہاء ودقطارت
دون سرادقات علمہ رقاب الحکماء اعم الانعام علی الانسان و
الانعام ومزید کرمہ فی مہد الغناء انام الانام اشعار یامن
صار بہ السجادۃ منشرا وتفضل بو[illegible] قرت بہ عین
اعیان الندی فرحا بما حواہ من الاکرام والکرم قد لاح علی کل
نجوم سخاوتہ مارأت العین صعلوکا من الامم من استوی تحت ظلال
اذیالہ فیقول ربی اکرمن ومن ابتلی ببلاء سخط فیقول ربی اہانن
اعنی محرز قصبات السبق فی میدان البیان وناصب اعلام الہدایۃ
فی کل مکان عین اعیان الانسان المکتسی بکسوۃ الورع فی کل
آن سیدنا ومولینا سید حبیب علیخان بہادر سلمہ اللہ الخالق الاکرم
للفیض التام والجود المنتشر حفظہ اللہ مع ذریتہ باللطف حفا اذا
جاء الرب والملک صفا صفا وبرحم اللہ عبدا قال آمینا
تمت بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

این تقریظ زاده طبع نقاد و ذهن وقاد سید
پاک نهاد سید حسین بخش است حسینی نسبا و اثنا عشری
مذهبا وفقه الله لمرضاته و ضاعف الله حسناته
ابتسام صبح کلام مجید و ثنای فالق الاصباح زیبا که مصدوقه
ان من شیء الا یسبح بحمده تنفس سحر بشکر انفاس سیدا
و سجده ریزی عابد صفا کیش مشکین لباس خامه طیب الانفاس
نورانی سجاده ضیا گستر تقدس بار صفحه قرطاس نعت و مناقب
حضرت ولی اولی که ظهور انوار القای رحمانی و انکشاف اسرار خفیه
یزدانی منحصر است باستفاده از خاک آستانه اقدس و علیای
مقربان بارگاه کبریای سید المرسلین و خاتم النبیین

انکشاف کواکب تصانیف عهود سالفه غیرت لمعان و ضیاء ازین
مهر انور سپهر فصاحت و بلاغت بمحوای فمحونا آیة اللیل و
جعلنا آیة النهار آشکار نموده الفاظ و معانی لطافت مضامین
فقرات رنگینش کانهن الیاقوت و المرجان و حکایت ابکار افکار
جدیده قلم آشنا نگردیده اش لم یطمثهن انس و لا جان بیاض
و سواد صفحه و مدادش زلف و عارض خوبان گلعذار نمود دل
فریب حروف و نقاط عنبرین بر نگارش چون خط و خال دلبران
مه جبین شیرین حرکات پر زینت و زیب روایح روح پرور
عبارات لطیفه و نفحات جان بخشای افادات شریفه اش
ازهار طبایع اهل سخن شگفانیده و مشام قلوب خاص و عام
معطر گردانید هر قدر اوقات عمر عزیز در ثنای اوصاف
کمالیه اش صرف شود هنوز کمتر است و هر چند آگاه دلان
حقیقت شناس و قدر شناسان عالی قیاس بهزار جانش خریدار
باشند قیمتش از آن بیشتر کیف لا و انه دری من سماء النور
و الاشراق استشرقت بانوار فیضانه صفحات الآفاق
بی شایبه تکلف تلاطم امواج بحر ذخار خامه جواهر نگارش
ان قسم لآلی آبدار حقایق و معانی مخفیه و نهان بکنار و

دانان عرصه عیان رنجیکه شهره اوصاف آن فراید اصداف
امکان شور و ولوله شوق و تمنا در قلوب اهل عرفان انگیخته
همانا غواصی فکر عمیق مصنف بشرف دریای معالم تنزیل حل
معضلات تاویل از مطابقت این سوره محشر آرا با احوال حسرت
اشتمال جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام افضلها وازکاها
مشعر است از توارث علم آبار کرام و تتبع تام بآثار اجداد عظام
صلوات الله علیهم من الملک العلام چنانچه کلام معجز نظام حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام باین مضمون که این سوره را سوره
حسین گویند و سواطیش را با آنحضرت محشور سازند مخبر است ازین
مقام الحق لوح ضمیر منیرش مطرح اشراقات انوار الهی است
و صفحه خاطر خطیرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله منیر شمایل نبوی از مشارق جمالش طالع
و اشعه خصایل مرتضوی از مطالع علم و کمالش لامع از آنجا که
ارتفاع قصر والا درج وثنایش بمرتبه سر کشیده که طایر شکسته
بال خامه علوی خیال در هوای اوجش بال پرواز نتواند کشود
لاجرم طی این مراحل دشوار گذار مستجاوز از حد قدرت دیده
اکتفا بر دعا نمود قطعه الهی تا چکد ابر بهار سبب

بود تا گلشن و گلزار شاداب ریاحین تمنای دلش را

رسد از جوی لطف دایما آب

بمنه و کرمه آمین

آمین

تمت

والله اعلم بالصواب
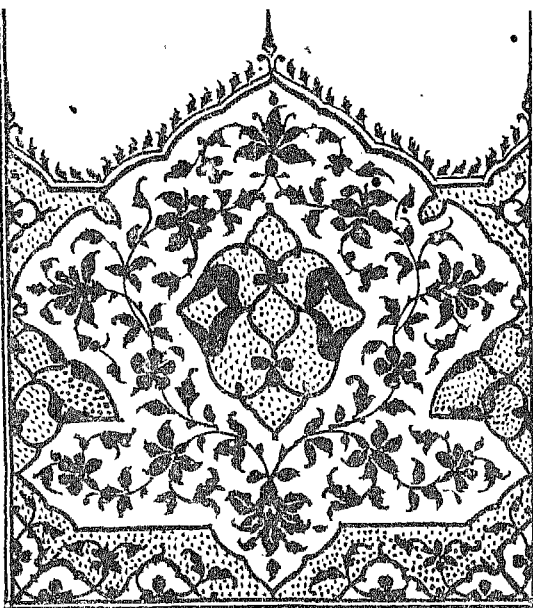
بسم الله الرحمن الرحیم

ایاک نعبد و ایاک نستعین یا اله العالمین و یا غیاث المستغیثین

اتوسل الی حضرتک بذریعة رسولک سید المرسلین خاتم النبیین

و وصیه امام الحق المبین و آله الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم

الی یوم الدین اما بعد سید رجب علی حسینی الحسینی عفی عنه

بر اذهان صافیه ارباب ولا و نفوس قدسیه اصحاب کسا می کند

که بعد از تالیف سورهٔ هل اتی و ترویج آن در اکناف و اقطار

عجز ارد روزی هنگام تلاوت کلام الله بغور نظر و تعمق فکر در

معانی سوره والفجر و لیال عشر میکردم باقتضای این

دق الباب وجد وجد این سوره را حامل لطایف نکات

در غوامض اشارات واقعۂ ماہ محرم الحرام کہ ظرف زمان قیام
قیامت شہادت امام ہمام جگر گوشۂ سید انام صلوات اللہ
علیہ وآلہ ہست با فتتم رب اشرح لی صدری ویسر لی امری
واحلل عقدۃ من لسانی یفقہوا قولی فیا معشر المؤمنین انظروا
بعین باکیۃ ودمع ساکبۃ ما الہمنی ملہم الصدق والصواب فی
ورود المصائب علی سیدنا الحسین الشہید بارض کربلا صلوات
اللہ علی جدہ وابیہ الی تراب واخیہ وبنیہ الی یوم الحساب

بسم اللہ الرحمن الرحیم والفجر ولیال عشر

واو قسم است یعنی اینکہ سوگند بصبح ودہ شب
پس مراد ازین فجر یا مطلق فجر است یا نماز صبح است یا سفیدۂ
دم روز عید کہ روز قربان است یا اول روز قیامت است کہ بہ
پنجاہ ہزار سال مقدارش در کلام اقدس الہی تعین گردیدہ
یا اول روز محشر آسوب محرم است وصواب این قول است قول
صاحب تفسیر معالم التنزیل بروایت قتادہ باین عبارت
قال قتادۃ ہو فجر اول یوم من المحرم ومراد از دہ شب دہ
ماہ محرم است قال یمان ابن رباب ہی العشر الاول من المحرم
التی عاشرہا یوم عاشورا ہکذا فی تفسیر معالم التنزیل پس این

اشعار بیست باستعلام این سر خفی که بعد از شهادت این امام
معصوم سعیدان ازلی درین ده شب احیا کرده جان و مال خود
را وقف عزاداری شاه شهیدان خواهند کرد و در غم اهل بیت
طهارت بقدر اعتقاد و استطاعت خود شریک این حزن و ملال
با حضرت قاب قوسین در جنت خواهند بود و این گریه و زاری
و این ناله و بیقراری و این جوش در ماتم و این خروش در سوز
و غم حضرت صابر عرصهٔ کربلا و یکتا زمیدان تسلیم و رضا قایمهٔ
عرش کبریا شفیع امت رسول خدا بخلوص عقیدت و صفای نیت
بنزول ملائکه بنا بر شمول این محافل قدسی و ورود و اخیار از افراد
و رجال جنی و انسی باعث ربط زمین با آسمان و تعلق جسمانیان
با روحانیان بوده باقتضای الیه یصعد الکلم الطیب سبب فیضان
فیوض عنایات جاعل الارض و السموات بوده موجب نجات
زمرهٔ عصات از اهوال و آلام شدیدهٔ صبح قیامت باشد و
بعد تعین معنی این فجر بر و ز محشر چنانچه آن روز روزیست که
سخت تر از آن روزی نخواهد بود و شب ندارد و مقابل آن روز
این لیالی مصیبت قرین و کر خوانمش قیامت صغری بعید
نیست این رستخیز عام که نامش محرم است و عجب نیست

که از کلمات طیبات بضعهٔ سیدهٔ کاینات علیه افضل التحیات مقصود
همین لیالی عشره در مصرع ثانی این نظم بوده باشد شعر

صبّت علیّ مصائب لو انّها   صبّت علی الایام صرن لیالیا

و از آنجا که بسبب وقوع انواع ظلمت ظلم بر خاندان نبوت این
عشره بمنزلهٔ شبهای تار بوده امتیاز ایام از لیالی برخاسته
گویا مجموع عشرهٔ محرم الحرام لیالی عشره است که آفتاب و ماهتاب
بی نور و شورش زمین و زمان نایب مناب یوم النشور شده بود
و بعد از عظمت این لیالی عشره جلالت شان جناب سید الشهدا
قیاس کردنی ست که بروز ازل جناب باری ازین قسم چه
اراده کرده بود وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وتر بفتح واو و کسرش
هر دو لغت ست و سوگند بجفت و طاق ارباب تفاسیر تضاد
اوصاف مخلوقات مراد داشته اند مثل عزت و ذلت و عجز
و قدرت و علم و جهل و ضعف و قوت و موت و حیات و از وتر
انفراد صفات الهی مثل علم بی جهل و قدرت بی عجز و علی هذا
القیاس یا مراد از شفع نمازهای شفعی و از وتر سوای آن یا شفع
جمیع مخلوقات و وتر خالق الکل یا شفع این لیالی عشره و وتر
آن فاین سبحان الله از غرایب و بدایع لفظ شفع و وتر

این است که حروف ملفوظی شفع یعنی شین سه حرف و فا دو
حرف و عین سه حرف در عدد جفت و حروف ملفوظی وتر یعنی
واو سه حرف و تا دو حرف و را دو حرف و در شمار طاق
عجب تطابق الفاظ با معنی رو داده پس شفع دوازده امام
است و وتر خمسه مطهره که تخصیص بعد تعمیم واقع شده عظمت
این لیالی عشره وابسته عظمت شهادت خامس آل عبا است و
تنهایی آن سید السادات و قبله و کعبه کائنات در عین وقت
گذاشتن زندان سرای امکان و لقای حضرت ایزد منان
بلا یار و یاور دایره وتریت را بر مرکز حقیقت می کشد و
اللیل اذا یسر سوگند بشبی که بگذرد و بقول قتاده شبی
که بیاید و این معنی مناسب این مقام است که از این لیل واحد
مراد آن لیل است که بعد از اتمام لیالی عشره بر عترت رسالت
آمد و اذیت و جفای این لیالی عشره بیاد آن اسیران
سلاسل غم که نخراش بیش آرم در بند آورده یاد کند تا از
مقتل شهدا و دیدن هر یک را از اوراق صحیفه نبوی آغشته
خون بر زمین کربلا افتاده در رگ جان زده و آواز نوحه را
بعرش رسانیده لقائلیست شد شورشی که خواست

سرافیل نفخ صور شد یا شمی که چرخ سرخاک زد کلاه چون او
درود این لیل از جفا و اذیت داغ بالای داغ بود لهابیه اہل
عصمت و طهارت گذاشته بوحدت خود مختص بسوگند شده
که مثل آن لیل در صعوبت بر خاندان نبوت نیامده هست و نخواهد
آمد هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ الحجر بالکسر
مردم و عقل کذا فی الصراح یعنی آیا نیست در آنچه قسم یاد کردیم
مقسم به اولی برای اہل عقل و تسمیه بحجر بسبب منع کردنش
صاحب آنرا از ما لا ینبغی چنانچه نهی که نهی از امور منکره میکند
و عقل که از قبایح باز میدارد ازین جهت از نهی و عقل و حجر دانش
مراد داشته می شود و استفهام برای تقریر و تحقیق است یعنی این
ایمان عالیه آن صبح و این لیالی برای ارباب دانش سلیم و
فطرت مستقیم کافیست و مقسم علیه محذوف است بقرینه آیة
آتیه تقدیر اینکه لنعذبن یعنی سوگند باین جلائل مکونات که
عذاب خواہیم کرد کرده کافران و معاندان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ
فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ خطاب بحضرت عرش بارگاه سرتستین
لی مع الله است إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ
مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ بنی عاد بن عوص بن ارم بن

سام بن نوح را عاد میگفتند چنانچه بنی هاشم را هاشم و ارم
تسمیه آنها بجد آنهاست گویند ارم نام بلاد ایشان است و
دال بر آن قرائت ابن زبیر باضافه عاد بارم است و تقدیر
بعاد اهل ارم است کقوله تعالی واسئل القریة ارم غیر منصرف
است خواه قبیله باشد خواه بلده بوجود سببین تعریف و تانیث
و عاد ارم بفتحتین هم بقرائت حسن است و ارم بسکون را علی
التخفیف هم یک قرائت است مثل قرائت بورقکم در سوره
کهف و قرائت بعاد ارم ذات العماد باضافه ارم بذات العماد
هم آمده و ارم علم است یعنی بعاد و اهل ارم ذات العماد و
ذات العماد اسم مدینه است و بقرائت بعاد ارم ذات العماد
التی ای جعل الله ذات العماد رمیما بدل از فعل ربک یعنی خداوند
باری چه کرد ذات العماد را که چنین مفقود کرده و بصورت اراده
قبیله از ذات العماد تشبیه شده و آنها بدرازی باعظمت است
که آفریده نشده باشد ایشان در طوالت قد و عظمت جسد در بلاد
طول هر یک از بنی عاد چهار صد ذراع بود یک کس از آنها
کوهی را بر داشته بر قومی میبرد همه هلاک میشدند و اگر ذات العماد
صفت ارم بمعنی بلاد باشد اندران صورت ذات الابنیه

بعاد اهل ارم

بهشت یعنی چنان بنای که مثل آن در همه بلاد نبوده و در ابنیه شهیر
است و اصل قصه این بهشت که عاد دو پسر داشت شدید و شداد
هر دو فرمان ده شدند بعد شدید مرد و مملکت بر شداد استقرار گرفت
سروران آن زمین گردن با طاعت او نهادند چون ذکر بهشت
برین بگوشش خورد دعوی شرکت در افعال ایزد متعال در خاطرش
را فخیل کرد ادعای بنای شکلش بساخت پس در بعضی از
دشت های عدن بدستیاری صد سال با اهتمام صد کس فرمان
ده که با هر یکی هزار نفر کارکن بود ارم را بنا کرد و آن مصر
عظیم شد که قصورش از ذهب و فضه و اساطینش از زبرجد و
یاقوت بود و اصناف اشجار و انواع انهار
در آن مرحله شد بعد اتمام بنا بسیر عزم آن بهشت بحشم و خیل
کشور خود کرد و هر گاه مسافت یک یوم بلیله باقی مانده صیحه قهر جبار
تبار شد او با اتباع تمامی همراهیانش معدوم ساخت از عبد الله
بن قلابه که بطلب شتر گم شده خود رفته بود روایت است
که گذرش بآن صحرا افتاد و به هر چه دید و نقل کرد و قصه او
بهر جا بنا افتاد تا حدیکه حال او بمعاویه بن ابی سفیان رسید
او را طلب کرد و حکایت ارم از اول تا آخر شنیده از کعب پرسید

گفت

داخل نشود شخصی

گفت آن ارم ذات العماد است و داخل شخصی نشود از مسلمانان
در عهد مهربان شخص سرخ رنگ سبز چشم کوتاه قد که خال
بر ابروی پیش و گردن باشد پس این قلابه را دید گفت
ان شخص همین است کذا فی تفسیر الکشاف و بر نکته سنج
صاحبان دانش مخفی نماند که از زمان نبوت تا جلوس شاه
ولایت بر سریر خلافت احدی داخل باغ ارم نشده بود
چراکه این آگاهی و انتباه مقرر و مقدر برای حاکم شام
بود که اعلان آیات عذاب الهی برای اتمام حجت براو
کرده شود و بداند که هرگاه شداد با وجود این کثرت
مال و مملکت و شوکت و مکنت بیک صیحه قهر مستاصل گردید
حکومت شام چه قدر رو قرار دارد که با این همه کاید با برگزیدگان
خدا و انحراف از صراط هدی حاصل کرده استیصال او
مثل شداد عاد خواهد بود و معنی عاد تجاوز کننده از حق
است و اعداد علی موافق حدیث اللهم ادر الحق مع علی
حیث دار الحق برابر است این لفظ ماده عداوت و عاد
سن عاداه دعای مستجاب نبی الرحمت بر آن شاهد
عادل است و بعینه مخاصمت و مشابهت معاویه بذات

مورد وانفسنا وانفسکم ومصداق انما ولیکم الله ورسوله در اجتهاد
باطل خود از روی نافرمانی نص اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم مشغول ادعای فاسد شده در شرکت بحضرت فرمان
فرمای الکبریا ردای والعظمت ردای فمن نازعنی خاصمته بنابه
از هم فردوس توام بوده وتصریحات بعضی از حضرات اهل سنت
وجماعت در مصنفات خود موجود حتی که صاحب هدایه نیز
در باب تقلید قضا اورا از ملوک جابره شمرده وباوجود شرط
عدم سب که از شروط خلع خلافت امام حسن علیه السلام
درج کتب سیر وتواریخ معتبره است بر آن قایم نمانده بروایت
مسلم در صحیح خودش همین اعدا الاعدا گفته بود با ابا سعد ما
منعک ان تسب ابا تراب الخ مقام حیرانی از طرفداران
این معاندین است که باوجود اعتراف تبحر علوم مورد انا
مدینة العلم وعلی بابها بمقابله آنحضرت را اجتهاد نامند
استغفر الله من شرور انفسهم ومن سیئات اعمالهم قیاس
بر عکس جری می سازند وکتاب وسنت را گذاشته دیده
ودانسته مغضوب بغضب الهی می باشند مصداق ان
الانسان لفی خسر همین عادیان امت نبوی اند وحقیقت

اینست کرامت نجومی در زبان خلافت مرتضوی دو فریق شده
بود گروهی ملتزمان رکاب سعادت جناب امام بحق بودند
که شیعیان علی عبارت از آنهاست و گروهی زیر لوای
بغاوت و ضلالت در آمدن از سعادثان معاویه شدند که
جماعت عبارت از آنهاست و تا امروز بر همان روش
سلوک بر سنت آبا جاری است زبان شمشیر حضرت صاحب
الزمان علیه الصلوة من الملک المنان این قضیه فیصل شدنی
است اللهم عجل ظهوره فرد تا سلیمان لسین معنوی
در نیاید بر نخیزد این دوی ✤ رجعنا الی التفسیر معنی این
آیت اینست آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار تو بعاد
که ارم ذات العماد بودند یا اهل ارم ذات الاساطین
که مثل آنها آفریده نشد در طالت قد و بزرگی جثه یا
مثل بنای ارم مخلوق نشده در بلاد به تحقیق صاحب
معالم التنزیل بقول عکرمه ارم ذات العماد دمشق است
سبحان الله مشابهت شداد عاد با معاویه در اتحاد
مکان چه قرینه قویه بصد و رنا فالی چه عصیان بر جلوست
باطلا اوست و ربط این آیه به لیالی عشره محرم این آ

که هرگاه ظلم و جفای اهل عدوان بر دودمان بنی الانس و
الجان یاد کرده شود انگاه تسکین قلوب محرقه ازین غم بادعا
نزول قهر الهی بر کسانیکه مرتکب این جرایم کبیره شده اند
بسبب تصریح نزول بر عادیان سابق که بقسم حضرت عزت
وقوع یافته گردد الا لعنة الله علی الظالمین و تفصیل این
مقام بعد از بیان ثلاثه ناریه یعنی انضمام شداد و ثمود و
فرعون عنقریب خواهم کرد وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا
الصَّخْرَ بِالْوَادِ قوم ثمود یک هزار و هفتصد شهر بر بدن
کوه بنا کرده بودند قصه قوم ثمود این است که هرگاه حضرت
صالح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد حاکم ان قوم ثمود
زنی بود ملکنا نام ازا ایمان آوردن جمعی بحضرت صالح بغضب
درآمد قطاره معشوقه قدار بن سالف و قتاله محبوبه مصدع
را که هر دو بحسن و جمال خود زهره مثال بودند طلب کرده
گفت بزم شراب آراسته هر دو عاشق خود را راغب بخود
سازند هرگاه وصول مطلوب خواهند بر قتل ناقه صالح منحصر
دارند همین منظور شد روز چهارشنبه اول قدار بن سالف
تیری انداخت و مصدع بتیغ پی کرد ناقه آواز داد و بچه

شنیده ست آواز کرده بقدرت الهی بانفجار کوه عجایب کیفیت
صالح وعید نزول عذاب داد باستهزا پرسیدند کی نازل
خواهد شد فرمود فردا روز پنجشنبه وجوه شما زرد روز جمعه
سرخ روز شنبه سیاه شود این گفته از میان قوم بیرون
رفتند روز پنجشنبه همچنان شد قوم در پی صالح شتافتند
که بکشند نیافتند روز جمعه و شنبه همچنان شد و هنگام
چاشت صیحه از آسمان شنیدند که زمین و زمان بلرزه
در آمده همه بیجان شدند عقب آن صاعقه آمد سوختند
بروایت ثعلبی حضرت سرور آن هو الا وحی یوحی بجناب
مرتضوی فرمودند اشقی الاولین عاقر ناقه صالح بوده
واشقی الآخرین آنکس که محاسن ترا از خون سر تو خضاب کند
آنجا باعث این اراده قطاره قتاله بوده واینجا قطامه
وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ صاحب ملک قوی و
لشکر بسیار یا آنکه بطریق چار میخ تعذیب میکرد یعنی این
آیت آیت وجه کرد بفرعون که بود صاحب اوتاد چنانچه
ماشطه دختر خود را بهمین عذاب کشت واصل قصه این است
که خازن فرعون خزبیل نام مومن بود و صد سال بخوف

فرعون اظهار ایمان نکرده بتقیه کذرانیدی زنی صالحه داشت
که ماشطه دختر فرعون بود روزی شانه بسرش میکرد که از
دست او افتاد نام خدا بر زبانش کذشت دختر فرعون
کفت خدای تو غیر پدر من است کفت خدای تو وخدای
پدر تو وخدای آسمان وزمین واحد لاشریک است همان
وقت آن دختر بد اختر برخاست وکریان پیش فرعون آمده
ظاهر کرد که زن خازن چنین کمان میکند فرعون شخصی را فرستاد
وازو سؤال کرد بجواب بشس اقرار براستی نموده فرعون ترسانید
وکفت که کافر باله خود شو ومعترف الوهیت من باش آن
صالحه قبول نکرد پس بحکم فرعون آن زن را برزمین انداخته
بچار میخ بستند وبدنش حواله نیش حیات وعقارب کردند
وفرعون کفت کفر بخدای خود ورز ورنه دو ماه بهمین وضع
عذاب خواهم کرد آن زن سعیده کفت اکر هفتاد ماه عذاب
دهی از خدای خود بر نخواهم کشت دو دختر داشت یکی از جمله
صغر بود آن دیکی شیر خواره چون محبت ابنا مخمر قلوب آبا
می باشد وخصوص مادر را شفقت ورحم زیاده تر از پدر
بر اولاد است دختر کلانش را برو پیش انداخته ذبح کرده

باو گفت که سجده ای نمود کافر شو ورنه صبیه رضیعه ترا همین طور
ذبح خواهم کرد گفت اگر تمامی سکنای صفحات زمین بر
رد من کشته شوند کفر بحضرت احدیت نخواهم کرد
پس آن رضیعه را بر سینه آتش انداختند فذبحش خواستند
مادرش بجزع و فزع که قاعده بشریت است گرائید خطاب
باری جل جلاله آن رضیعه چار ماهه را گویا نمود که
بگفت ای مادر مخور اندوه لا تجزعی فان الله قد بنی لک
بیتاً فی الجنة اصبری فانک تقضین الی رحمة الله و کرامته
یعنی جزع مکن پس تحقیق جناب باری بنا کرده است برا
تو خانه در روضه رضوان تو میروی برحمة خدا و کرامت
او پس باندک زمانی انتقال کرد و جناب باری آن صاحبه
العقیده را ساکن فردوس برین گردانید و بعدش ملازم
خرسل شوهرش کردند حتی که دو کس از ملازمان فرعون او را
بصحرائی دیدند که نماز میخواند در صفوف وحوش دشت بعضی
سر بسجده بودند انحالت را دیده برگشتند آنگاه خرسل دست
بدعا بر داشت که الهی تو میدانی که سالها ایمان خود را پنهان
داشتم از این بر دو رجل هر کس که حال مرا پنهان دارد هدایت

بصراط مستقیم کنی و حاجات دنیویه او را بر آری هر کس که
ظاهر کند بدین و دنیا ذلیلش کنی نیز دعایش بهدف اجابت
رسید یعنی یک کس بمجلس فرعون آمده هر چه دیده بود ظاهر
کرد فرعون پرسید که کسی دیگر هم آنوقت همراه تو بود نام
زن خود گفت از وی پرسیدند جواب داد که هر چه میگوید من
ندیده‌ام فرعون او را بدار کشید و انکه ظاهر نکرده از زر و
مال دنیا بسیار باو عطا نمود و فرعون زنی داشت از اجل
نساء بنی اسرائیل آسیه نام بنت مزاحم که کرامتش از کلام الله
ظاهر است چون آسیه اینحالت بد ملالت مشاهده کرده بدل
خود اندیشید که کجا طاقت صبر این ظلم فرعون دارم و حال
انکه من مسلمه باشم و او کافر هرگاه فرعون آمد قریب او نشست
آسیه گفت ای فرعون تو بدترین خلایق هستی و خبیث ناکس
که عمدا ماشطه را بقتل آوردی گفت همان جنون که بماشطه
بود بتو هم عارض شده آسیه گفت دیوانه نیستم بتحقیق میدانم
که خدای من و ماشطه و تو و زمین و آسمان وحده لا شریک
است فرعون بغضب در آمد ردای آسیه بگردنش پیچیده
او را زد و پدر و مادرش را طلب کرده گفت جنونی که بماشطه

بود باشیه هم روزاد اسیه بازا قرار بوحدانیت آلهی کرده
پدر و مادرش منع کردند گفت اگر این کافر در دعوی خود صادقست
این را بگوئید که تاجی بر سر من نهد که آفتاب پیش و ماهتاب
پس و کواکب حوالیش باشند آن وقت فرعون پدر و مادرش
را بر انداد اسیه مومنه موحده کامله را بچار میخ بسته
عذاب دادن آغاز نهاد پس جناب باری برایش دری از
درهاے جنت کشاد که بمشاهده لذات آن تماشا ها بے
فرعونی بر او سهل شود آن وقت اسیه گفت رب ابن لي عندک
بیتاً في الجنة و نجني من فرعون و عمله آن زمان حضرت احدیت
بقبض روحش ساکن فردوس اعلی کردانید هکذا في تفسیر معالم
التنزیل ربط این هر سه قصه بلنا الی عشره محرم بدین نمط است
که در مجالس عزا بعد از گریه و زاری و رقت و بیقراری بتصور
صعوبت واقعه شهادت امام انام و کشته افتادن شبیه
رسول مختار و معصوم شیرخوار بکنار پدر بزرگوار و بخاک و
خون غلطیدن ابنای برادر عالی مقدار و باقی جوانان اولاد
صاحب ذو الفقار تا حضرت عباس علمدار و نسل حضرت جعفر
طیار و لب تشنه جان دادن این گروه قدسی بصد بیتابی

سیوف و دشنه‌های آبدار با دیگر رفقای جان نثار
که زیاده از هفتاد و دو تن و به روایتی هشتاد و دو تن بودند
بمقابلهٔ جمعیت کثیر گروه اشرار و دم زدن بخنجر تسلیم
حضرت پروردگار در دادن مصائب غیر متناهیه بعد از
شهادت بمخدرات اهل بیت طهارت از اسیری جناب
سید الساجدین و مشاهده سرهای خون چکان این
مقتولان حضرت صمدیت و بی کفنی و بی گوری تنها
افتاده صحرای مصیبت که تنها از خیالش جان چاک و از
تصورش زلزله در بنا افلاک است سینه را شق می کند
و جگر را کباب می سازد آن وقت اذعان باید کردن
که این تمامی جفا بسبب دانستن دربای سموات و
پیش نظر بودن حور و قصور و شراب طهور بخشات عالیات
از عنایات الٰهیه و رفاقت جگر گوشه رسول اسد بنی فدا ایشان را
راه خدا است همه آسان شده بود و همچنان یقین باید
کردن که گروه مقابل این امام همام بجزای اعمال خود
بدرک اسفل نار ابد الآباد معذب خواهد بود که جناب
باری جل جلاله شداد و عاد و ثمود و فرعون

ذوالاذناد بسبب ظلم این هر سه فریق گمراه بدنیا قهر نازل کرد
و بعضی بجهنم داخل کرد پس بآه فلک شکاف و ناله زلزله انداز
جبل قاف آتش در کاغذ میزنم و بگوش سامعین میرسانم که
علی اصغر معصوم رضیع و بی گناه تشنه لبی که جان داد مرثیه آن لخت
جگر رسول الله چه قدر برتر از دختر رضیع مومن آل فرعون و خون
یکیک از ثابت قدمان معرکه کربلا چه رتبه اعلی از ناقه صالح
پیغمبر بوده در کشف الغمه آورده که فرستاده یزید لعین علیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پیش سعید بن عاص که آن
وقت حاکم مدینه بود آمده خبر شهادت امام معصوم مظلوم
رسانید و منادی شد آنچنان غوغا و افغان از بیوت بنی هاشم
برخاست که گاهی نشنیده بوده و دختر عقیل بن ابی طالب سر پا
برهنه با خواهران خود ام هانی و زینب در ملا می گریست و این
کلام بر زبان بود شعر ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ۞
ماذا فعلتم و انتم آخر الامم ۞ بعترتی و اهلی بعد مفتقدی ۞ منهم
اساری و منهم ضرجوا بدم ۞ ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ۞ ان
تخلفونی بسوء فی ذوی الرحم ۞ بعد از این منادی چون شب در آمد
بجوف اللیل اهل مدینه آوازی شنیدند و قایل را ندیدند شعر

ایها القائلون جهلاً حسناً :: ابشروا بالعذاب و التنکیل ::
کل فی السماء یدعو علیکم :: من مبلغی و ملک و قبیل :: فقد لعنتم علی
لسان ابن داود :: و موسی و صاحب الانجیل :: این شورش زمین
و آسمان و این فضایح معاندان که تا امروز بر السنهٔ اقاصی و
ادانی مشهور و بر صحایف لیل و نهار مسطور و از زبان جن و انس
مذکور و در سیر و تواریخ مزبور است و تا روز محشر شاهد بود و
از ان معذب بودن سیر دان ثلثه متعدده منصوصه فی کتاب الله
یعنی مقابلان و معاندان امام بحق واضح و آشکار است الذین
طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب
علیهم ربک سوط عذاب ان ربک
لبالمرصاد یعنی آنانکه
ازین هر سه فرقه مورد غضب جبار قهار طغیانی کردند در بلاد
که حاکم آن بلاد بودند پس بسیار کردند در ان شهرها تباهی
یعنی مخالفت با حق و ظلم بر خلق پس بریخت پروردگار تو
بر آنها نوعی از عذاب و سوط بمعنی تازیانه صاحب کشاف
میگوید که ذکر تازیانه برای اشعار آن معنی است که هرچه در
دنیا از عذاب عظیم بر این ظالمان است بقیاس عذاب آخرت

که مهیا برای اینهاست بمنزلهٔ سوط است و مرصاد مکانی که
دران ترصد صید کرده شود مفعال من رصد تحقیق پروردگا
تو ترصد کنندگان است یعنی هیچ چیز از وفوت نمیشود
که عالم و سمیع و بصیر و خبیر است آلام معذبه که درین دار
دنیا نصیب هر سه فریق ذمیمه شده در تفسیر الم تر کیف
فعل ربک سمت ذکر یافته و بعد ابهای که بسروان این ثلاثه
بعد از شهادت امام معصوم بهم رفتند خود معروف و مشهور
سعید ابن جبیر از ابن عباس روایت میکند که وحی فرستاد
حق سبحانه بجناب نبوت که من کشتم بسبب یحیی ابن زکریا هفتاد
هزار کس را و برای پسر دختر تو خواهم کشتن دو بار هفتاد هزار
کس را و کیفیت کشته شدن هر یکی مثل ابن زیاد وغیره
بعد ابهای گوناگون طولی میخواهد بهمین قدر اقتصار افتاد

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ
وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ
فَيَقُولُ رَبِّي
أَهَانَنِ یعنی اما انسان چون ابتلا کند او را پروردگار او

فقدّر
صحیح

یعنی آزمایش کند او را و نعمت دهدش یعنی بگوید پروردگارم
بزرگ داشت مرا اما چون بیازماید او را بفقر و سختی تنگ
سازد بر او روزی او بگوید پروردگار من خوار کرد مرا بقول
صاحب معالم التنزیل این آیت بروایت کلبی و مقاتل در حق
ابی بن خلف کافر نازل شده و بعموم خود هر انسان که زر و جاه
دنیوی را موجب کرامت و فقر و تنگدستی را سبب اهانت داند
صادق ست این قصور فکر و سوء نظر است که شکر منعم حقیقی
بجا نیاورده بدنیای فانی نازد و ابتلای الٰهی ندانسته صبر
نکند و لب بشکایت کشاید بقوله علیه السلام الدنیا جیفة و
طالبها کلاب سبحان ما قال من طلق الدنیا طلاقا بتا و ارشد
شعر رضینا قسمة الجبار فینا ٭ لنا علم و للجهال مال ٭
فان المال یفنی عنقریب ٭ وان العلم یبقی لا یزال ٭ و این بیتی
است که بنوع من الانواع از قصد اعدا اهانت برگزیدگان
بارگاه کبریا شدن نمی‌تواند که آنجا رضینا برضاء الله سنت نه
حب زر و جاه مارش آن زمره قدسی بقرب یزدانی ست نه
باختیار دنیای فانی مرضی این گروه مرضی خداست و اتباع
آنها طریق هدا است ربط بما بحن فیه این ست که انظار عامه

دا افکار فاسده متوجه بآن نشود که این امور واقعه دشت کربلا
از دست اعدا موجب کسر شان دودمان نبوت بوده بلکه بدانند
که همچو هذیانات از جانب گروه کفار سرزده که جناب باری جل
جلاله در آیه ابتر ردی فرماید کلا نه چنان است ای گروه کفار
یعنی نه ابتلا یعنی برای کرامت است نه ابتلا تنگدستی برای ذلت
اکرام و اهانت دایر بوجود و عدم دولت نیست لاریب غنا و فقر
مقدر است اگر کافر غنی باشد کرامت او نیست و اگر مومن تنگدست
باشد اهانت او نیست بلکه کرامت بطاعت است و ذلت بمعصیت

بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ
التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ
حُبًّا جَمًّا بلکه اهانت شما بدین سبب است

که اکرام یتیم نمیکنید و تحریض نمیکنید یکدیگر را بر طعام مسکین و
میخورید مال میراث را خوردنی سخت و دوست میدارید مال را
دوستی فراوان گروه کفار به نساء و صبیان ارث نمیدادند
هکذا فی الکشاف و معالم التنزیل و محمدی و جلالین و حسینی مخفی
درین آیه هوش از سر میرباید و آتش در سینه میزند که ذکر

ارث بضعهٔ رسول الله در روز شهادت سبطین صلوات الله
علیهما و سر غصب بودن آن معصومهٔ مطهره و اعتراف معترفین
بچه نفهمی پاشت کرده صحیفهٔ عذرا تصویر شور محشر کنیم و ولوله
واویلا در دل افلاکیان و خاکیان اندازیم یا غلط فهمی مستدلا
نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث ما ترکناه صدقة گوییم
بعد فرض صحت حدیث معنی این است که ما گروه انبیا هم نه ارث
میگیریم نه ارث داده می‌شویم آن چیز را که گذاشتیم [illegible]
صدقه و حرام بودن صدقه به اهل بیت طهارت واضح است
این معنی نیست ارث نمیگیریم و ارث داده نمیشویم و هر چه گذاشتیم
صدقه است فرد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا، چون
شرح و بسط درین مقام مهلت میخواهد اگر زمانه مساعدت کرد
اوراق جداگانه درین خصوص خواهم نوشت ربط این آیه را
با لیالی عشره میگویم که لشکر عمر سعد هر چه اکرام میهمان و ساکنین
اهل بیت طهارت بعد از وقوع شهادت کرده ظاهر است و محبت
ربی هر چه بقلعه رسیده واضح و غارتی خیام حسینی آنچنان
کردند که چیزی باقی نماند نوبت ارث از کجا میرسید لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم کلا اذا دکت

الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَّجَآءَ رَبُّكَ وَ
الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِايْٓءَ يَوْمَئِذٍ
بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ
وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى يَقُوْلُ يٰلَيْتَنِيْ قَدَّمْتُ
لِحَيَاتِيْ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ
عَذَابَهٗٓ اَحَدٌ وَّلَا يُوْثِقُ وَثَاقَهٗٓ
اَحَدٌ یعنی حقا که هرگاه که شکسته شود زمین شکستنی
یعنی پاره پاره کرده شود و بیاید پروردگار تو یعنی آثار سطوت و جلالت
و قهر و سیاست ظاهر شود و فرشتگان صف بعد از صف
بحسب مدارج و مراتب خود حاضر کرده شود آن روز جهنم
مرویست که هرگاه این آیت نازل شد سیمای نورانی آفتاب
فلک رسالت عرق آگین متغیر گردید تا حدی که بر جان صحابه
شاق آمد همان وقت خدمت بدر تابان سپهر ولایت شتافتند
کیفیت حضرت بار و فی منزلت عاجلا بسیده عرض نمودند یا
نبی الله یا ولی الله چه حادثه امروز حادث شده و چه [illegible]
باعث تغیر ذات اقدس گشته آنحضرت آیه را تلاوت فرمود
حضرت شاه ولایت کیفیت آن استفسار نمود [illegible]

هفتاد هزار زمام دوزخ باشد و بهر زمام هفتاد هزار فرشته
مامور کشیدن آن باشند چون جهنم را بعرصات آرند و جیب عرش عظیم
گذارند و دران محل هیچ ملک مقرب و نبی مرسل نماند الا که
از هول و هیبت بزانو در آید انتهی سبحان الله اندران حالت
زبان هر آفریده گویا بیارب نفسی نفسی باشد و قایمه عرش کبریا
از قهر ایزد ذو الجلال والاکرام بر کافران و معاندان دودمان
طهارت خصوص مقابلان خونی کفنان صحرای شهادت بلرزه
در آید و صدای هل من مزید از نار جهنم اجرام سماوی دارضی
را بر هم زند و آفتاب تابان بر سر رسد و نجوم منکدر و جبال مثل
ذرات بطیران در آیند و داد هر مظلوم از ظالم گرفته شود و از
زیر عرش منادی ندا کند که کجا یند عاصیان و مخالفان بیایند
برای حساب و صحایف اعمال بدست هر یک سپرده شود یوم
یفر المرء من اخیه وصاحبه و بنیه آن وقت زبان شفاعت ترجمان
حضرت خاتم النبوت عاصیان امت خود را که دشمنی عترتش
نکرده اند محروم نگذارد و ساقی کوثر تشنه لبان عرصه قیامت را که
دست بولایش زده اند سیراب فرماید و سید گلگون قبا بهشت
برین را بمحبان هاران و عزاداران و غلامان خود عطا فرماید

آنروز یاد کند انسان گناهان خود را باید بگیرد و آگاه شود که کجا
باشد مرا و را نفع یاد کردن و پند گرفتن گوید ای کاشکی پیش
میفرستادم عمل خیری برای زندگی خود درین عالم در حیات
فانی پس آن روز عذاب نکند مثل عذاب ذو الجلال احدی
و بند نکند بسلاسل مثل بند کردنش احدی این آیه مشعر از احوال
و احوال معاندان دین رسول رب العالمین و دشمنان اولاد
آن شفیع المذنبین است که آن وقت تأسف و حسرت فایده
نخواهد داد جز وادی جهنم برای این اعادی مسکن نخواهد بود
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد از بیان کرده مخالف
و خسران عاقبت و مآل آنها جناب باری جل جلاله و عم نواله
اظهار رحمت خود بر نفوس مقدسه انبیا و اوصیا و شهدای کربلا
و دیگر رهروان صراط مستقیم المیه هدی کرده هنگام انتقال روح
از بدن ایشان میفرماید یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ارْجِعِی إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی
فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی
یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و
صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود

در حالتیکه راضی باشی بآنچه داده شود و پسندیده باشی نزدیک
خدا چون قیامت شود فرموده آید در زمره بندگان من و داخل
شو در بهشت من این کلام الهی بنفس مطمئنه برای اکرام او است
چنانچه بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام کلام
کرده یا این کلام از لسان ملک باشد و مطمئنه آن نفس است
که خوف و حزن نداشته باشد یا مطمئنه الی الحق است که یقین
در وی راسخ بدان نمط که شک در آن مدخل ندارد و قرائت ابی
بن کعب یا ایتها النفس الآمنة المطمئنة مؤید آن است و این قول
یا عند الموت است یا عند البعث یا وقت دخول بهشت یعنی ارجعی
شو بسوی موعد پروردگار خود راضی بآنچه داده شد و پسندیده
نزدیک خدا پس داخل شو در بندگان من یعنی جمله بندگان صالحین
و منتظم شو در سلک آنها و داخل شو در بهشت من همراه آن ها
و این هم گفته اند که این آیه در شان حضرت حمزه بن عبد المطلب
نازل شده و بعضی در شان حبیب بن عدی که اهل مکه ویرا
طرف مدینه کرده بدار بر آورده اند انگاه رجوع بحق کرده گفت
خداوندا اگر برای من نزدیک تو خیر است پس بگردان روی
من بسوی قبله خود پس بگردانید خدا او را بسوی قبله [illegible]

کربلا تا شده آن شمع ازل را موطن ؛ بود از عز و شرف قبله
بطحا و یمن ؛ گل نه بارنگ عذارش دمد اندر بستان ؛ سرو
مثل قد او خاست نه هرگز بچمن ؛ به نشان قدمش سوده ملک
روی نیاز ؛ ز غبار ره او سرمه کشد حور عدن ؛ بعد ازین چنین
استغراق برضای داور خلاق مخاطب باین خطاب الٰهی یعنی
یا ایتها النفس المطمئنة الخ بلاریب این ذات مقدس است و باقی
طفیلیان همین که بر اقدس هم درین جهان گذران و هم با عالم
از انظار پنهان انا و علی من نور واحد و الحسین منی و انا منه
مصدق این دعوی است فردای سوخته ضبط این نفس
کن ؛ بس کن ز حدیث عشق بس کن ؛ الحمد لله که بتائید رب
حسینی تفسیر این سوره هم صورت اتمام یافت و دوازده
ساعت نجومی صرف تالیفش شدم و آثار قبولیت این است
که هرگاه این لآلی ابدار از نهانکده دل بجولانگاه شهود می
آوردم همانوقت ورق ورق بسمع سامعین رسانیده خود را
اشکبار و سامعین را بیقرار دیدم بلی مصرعه آزرده دل
آزرده کند انجمنی را ؛ حقیقت این است که ع سخن کز دل آید
بود دلپذیر ؛ در روایت است از امام همام مصحف ناطق

جعفر صادق علیه السلام که نام این سوره والفجر ولیال عشر سورة
الحسین است و هر که این سوره را هر روز تلاوت کند حشرش با
جناب سید الشهدا صلوٰة الله علیه وسلامه خواهد بود والحق که
کلام امام معصوم حامل اسرار عالیه است و آنچه از زبان اضعف
برایا بر آمده ممکن نیست که نسبت قطره هم با آن بحر لا ساحل له
داشته باشد لیکن بنا بر اظهار وجه تسمیه کافی معلوم میشود والله
المستعان فی کل حین و آن والصلوٰة علی نبی الانس والجان
واجبة دائمة الی صاحب الزمان من الملک المنان عدد
معلوماته وزنة مقدوراته تاریخ التالیف اثنین وعشرین من
جمادی الآخر سنه الف ومائتین وسبعة وستین من الاعوام
الهجریة المقدسة